

بہتر آندا

زندگی ہچل ہفت آیدا پیرپور ۳

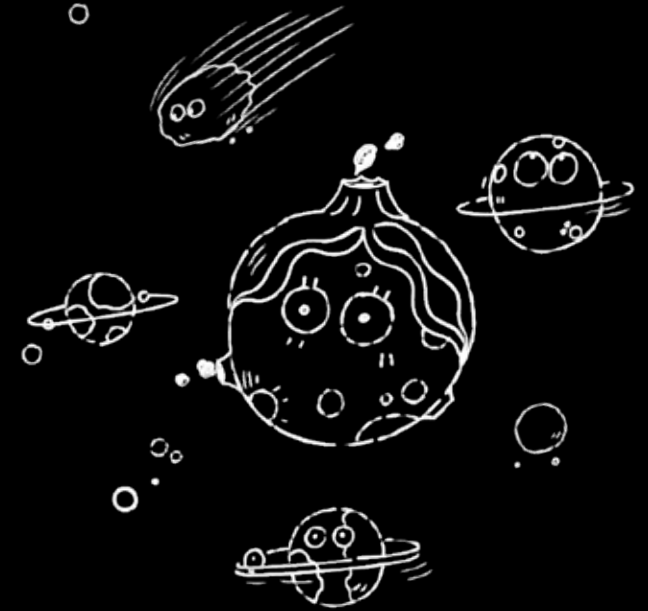
تعطیلات

خفن خفن تر از خفن

ہویا
Hoopa

زندگی هچل هفت آیدا پیرپور ۳

تعطیلات
خفن خفن تر از خفن



سولماز خواجهوند

تصویرگر: فاطمه محمدعلی پور



زندگی هچل هفت آیدا پیرپور ۳ #تعطیلات خفن خفن تر از خفن

نویسنده: سولماز خواجه‌وند
تصویرگر: فاطمه محمدعلی‌پور
ویراستار: ارمیا رجب‌زاده
مدیرهنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: بهار یزدان‌سیاس
چاپ اول: ۱۴۰۰
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۵۶۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۵۹-۸
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۵۵-۸



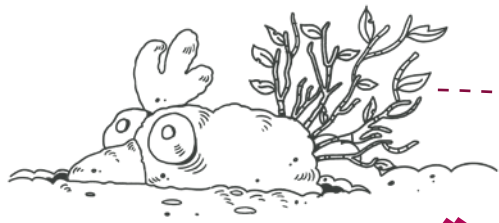
آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
■ هر گونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



سرشناسه: خواجه‌وند، سولماز، ۱۳۶۳ -
عنوان و نام پدیدآور: تعطیلات خفن خفن تر از خفن / سولماز خواجه‌وند:
تصویرگر: فاطمه محمدعلی‌پور.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.: مصور.
فروست: زندگی هچل هفت آیدا پیرپور: ۳.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۵۹-۸ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۵۵-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Young adult fiction, Persian -- 20th century
موضوع: داستان‌ها، مجله‌ها و فکاهیات تصویری -- ایران -- قرن ۱۴
موضوع: Comic books, strips, etc. -- Iran -- 20th century
شناسه افزوده: محمدعلی‌پور، فاطمه، ۱۳۶۳ -. تصویرگر
رده بندی کنگره: PIR۸۳۴۲
رده بندی دیویی: ۸۲/۳۸۳
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۰۸۴۱۳۰

«هچل هفت» در اصل کلمه‌ی «هَشَلَهف» بوده که در زبان عامیانه‌ی تهران قدیم به معنای نامرتب و بی‌نظم به کار می‌رفته است و امروزه مردم آن را بیشتر به شکل «هچل هفت» استفاده می‌کنند.



فهرست

داستان **اول** در آن روز شگفت‌انگیز که متعلق به

قرون وسطی بود! ۹

داستان **دوم** حسن آقا تک‌دنده ۳۸

داستان **سوم** در آن لحظه‌ی پرشکوه که عکس‌ها پاک

می‌شوند! ۶۰

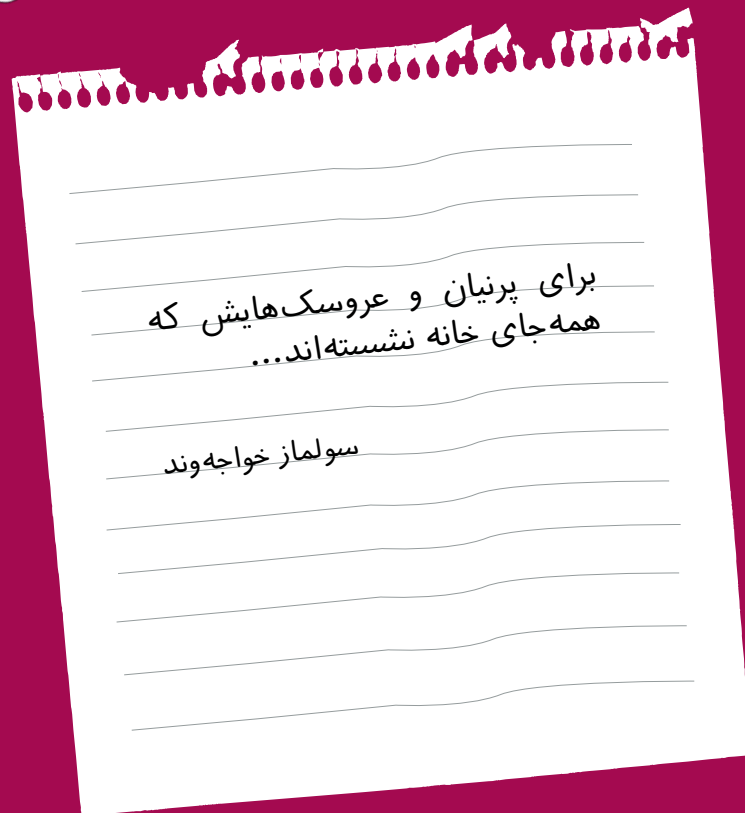
داستان **چهارم** داستان آموزنده‌ی اقتصادی ۸۲

داستان **پنجم** مِمْبُ ۱۰۵

داستان **ششم** آن شب شگفت‌انگیز که بابای سلطان

کلاهدرداری‌ام مرزهای کلاهدرداری را جابه‌جا کرد! ۱۲۹

داستان **هفتم** آخرِ داستانِ آخر ۱۴۹



برای پرنیان و عروسک‌هایش که
همه‌جای خانه نشسته‌اند...

سولماز خواجه‌وند



داستان اول

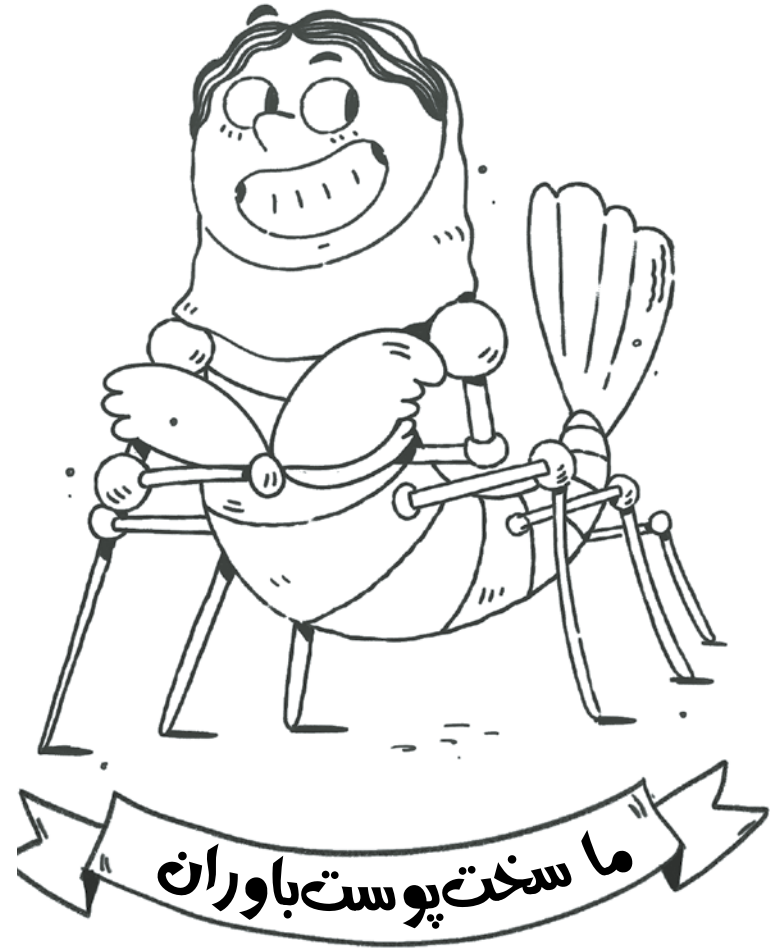
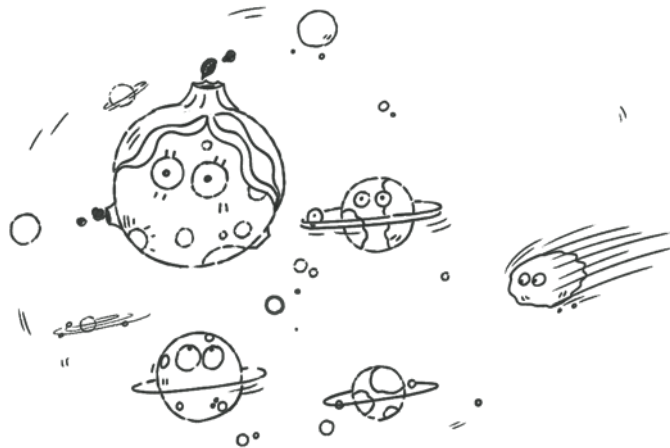
در آن روز شگفت‌انگیز که متعلق به قرون وسطی بود!

وسطی به قرونی گفته می‌شود
که مردم خیلی وسط بودند.
این را تمام دانشمندان
وسط‌شناسی عالم هستی
گفته‌اند.

ما دانش‌آموزان **مدرسه‌ی هاجر** در یک صبح معمولی مثل همیشه رفتیم مدرسه. همان جا بود که فهمیدم ما از دسته‌ی **پستانداران** نیستیم و این یک اشتباه **بزرگ علمی** است که تمام دانشمندان اشتباهی کشف کنی دنیا آن را کشف کرده‌اند. ما جزو **سخت‌پوست‌باورانیم**. تصویر سخت‌پوست‌باوران را می‌توانید در صفحه‌ی بعد تماشا کنید.



وقتی **زنگ** کلاس می‌خورد، **باورمان** نمی‌شود که خورده‌است. برای همین، یواش یواش راه می‌افتیم به طرف کلاس، تا اگر خانم زن عمومدیرم سر و کله‌اش پیدا شد و خواست یکی از دانش‌آموزان را با دو تا حرکت یک بوکسینگ راهی راه شیری کند تا در مسیر **زحل** برای خودش بچرخد، ما آن دانش‌آموز نباشیم. و همین طوری که **آرام آرام** می‌روییم سر کلاس، بقیه‌ی داستان و ماجراها را تندتند برای هم کلاسی‌هایمان تعریف می‌کنیم.



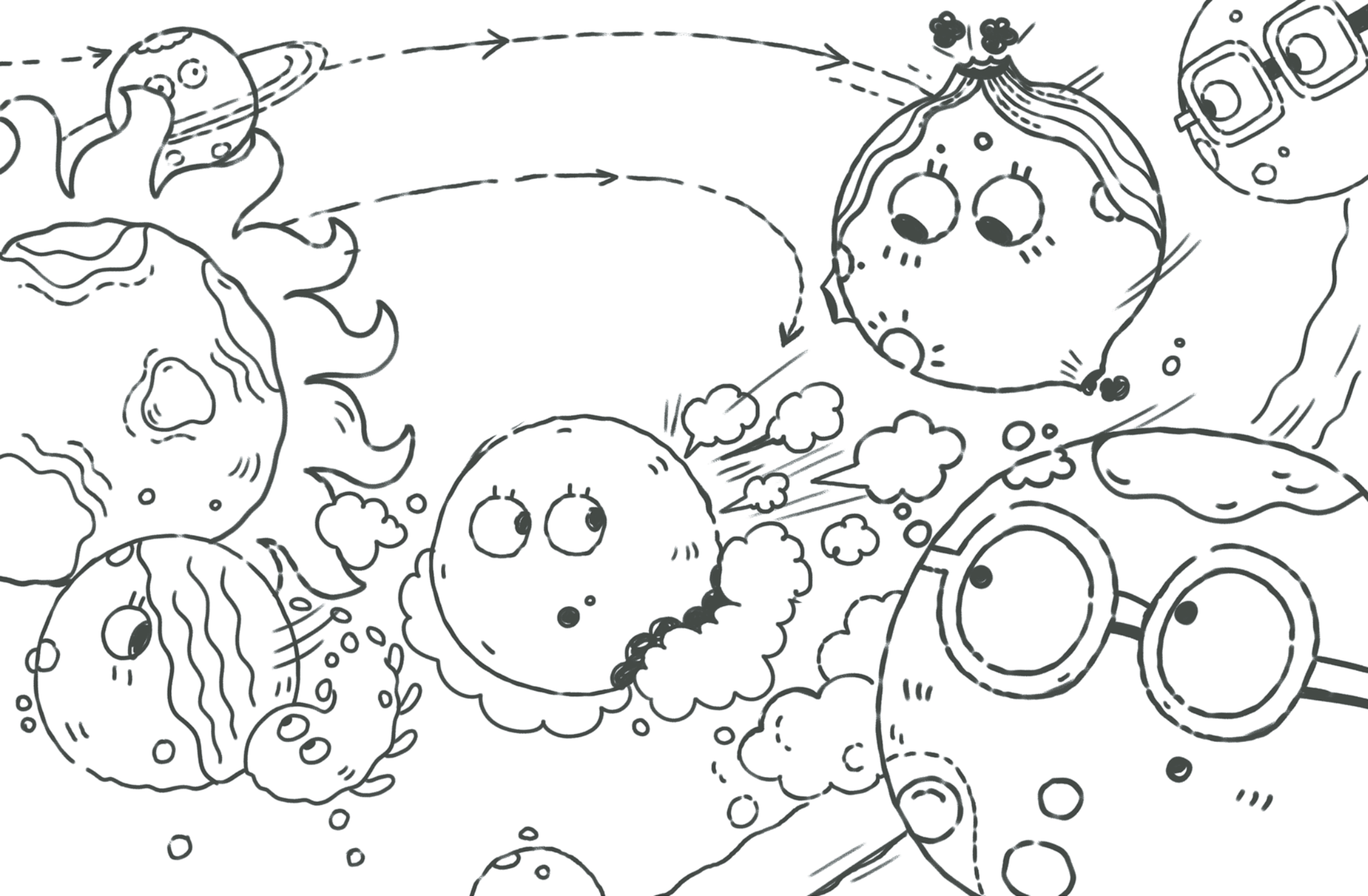
خون‌چکانش ما را نگاه کرد و گفت: «**که هنر دارید؟!** »
 بعد آمد تو و در را بست و جیغ زد: «**کور خونیدید!** این
 درس رو باید از تمام مدرسه‌های **جهان** حذف کنند! چون
 خیلی بهتون خوش می‌گذره! و مدرسه جای خوش‌گذرودن
 نیست! حالا کتاب **ریاضی** روی میز!»

البته برای ما که در **مدرسه‌ی هاجر** درس می‌خوانیم،
 هیچ جای **تلعجلی** وجود نداشت. اما از آنجا که از دسته‌ی
سخت‌پوست‌باورانیم، جعبه‌ی **مدادرنگی‌هایمان** را که
 هم‌قد خودمان بود، گذاشتیم روی میز و گفتیم: «**ما فقط
 مدادرنگی داریم!**»

خانم زن‌عموم‌دیرم دو قدم آمد جلو. به شرافت پیرپوری‌ام
 قسم که ما **چهارده‌تایی** داشتیم یک منظومه‌ی جدید را توی
 کله‌هایمان مرور می‌کردیم، که **چهارده** تا سیاره دارد و دور
 مدرسه می‌چرخد. سیاره‌هایی مثل شیما بادکنده، که بادهای
مغناطیسی عظیمی همیشه دورش می‌چرخد، سمیرامیس

آیا می‌دانستید **دانشمندان** بزرگِ تندتندگویی کشف
 کرده‌اند که واحد اندازه‌گیری وراجی **سخت‌پوست‌باوران**
 جمله برثانیه است؟

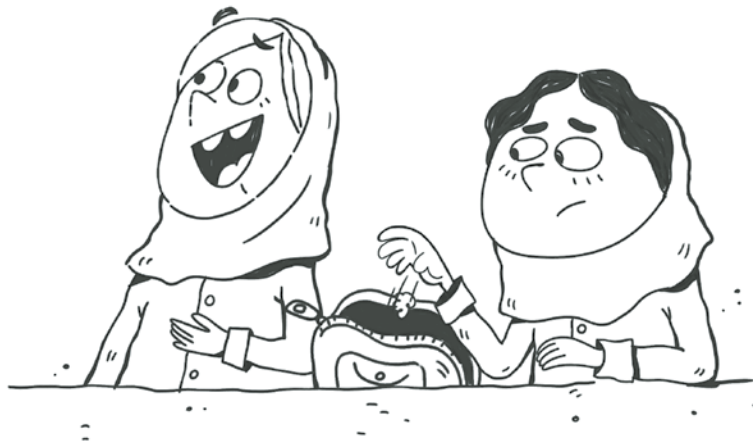
می‌دانم که نمی‌دانستید، چون منم که کشف می‌کنم
 دانشمندان چه چیزی کشف می‌کنند. بگذریم، آن روز
قرون‌وسطایی، ما سخت‌پوست‌باوران راهی کلاس شدیم
 تا **خانم باژوند** از راه برسد و هنرمندان کند، چون هنر
 داشتیم. همه‌ی دانشمندان ضرب‌المثل‌شناسی عالم هستی
 دنیا خوب می‌دانند که عمر **خوشی** چقدر کوتاه است. ما
 هم چون **خانم باژوند** نیامده بود، تا جان در بدن داشتیم
 خوش گذرانیدیم تا دیگر کسی **ضرب‌المثل** بیخودی و
 من‌درآوردی از خودش نسازد. زنگ اول و دوم را که خیلی
 خوش گذرانیدیم و **حوصله‌مان** توان تحمل این‌همه خوشی
 را نداشت و داشت **سر** می‌رفت، خانم زن‌عموم‌دیرم با لگد
 در را باز کرد، ایستاد توی چهارچوب در و با چشم‌های



جهانی شود و یک روز در هفته توی موزه‌ی لوس‌شناسی سرپا بایستد تا همه بیایند و بلیت بخرند و بزور نگاهش کنند، خیلی **لوس** و **کش‌دار** از جایش بلند شد و گفت: «خانوم اجازه؟! این سؤالتون غلطه!»

بعد خیلی لوس خندید!

دلَم به حال خودم سوخت، چون خانم زن‌عموم‌مدیرم به‌زودی بازنشست می‌شود و دیگر ریخت **لوس** این ملیسالوسه را نمی‌بیند، اما من بیچاره باید تا آخر دبستان تحملش کنم. برای همین، آدامسم را انداختم توی کیفم که یک **ساندویچ** آیدای **گنده** تویش بود.



سینی‌ساز که یک قمر به اسم هزارپا دورش می‌چرخد، آیدا سیاره‌ی **سوم** که از برخورد دو سیارک **کلا هبرداری** با هم به وجود آمده و لیسالیس، سیاره‌ای با بزرگ‌ترین لیس‌های هلیومی. خانم مدیر ما را نگاه کرد و گفت: «**مدادرنگی‌ها** توی جامیزی! یک کاغذ و مداد روی میزتون باشه. مسئله می‌گم حل کنید. هرکی هم **بلد** نباشه، می‌خورمش!»

البته «**می‌خورم‌لش**» را توی **دلش** گفت، ولی ما شنیدیم. بعد، همین طور که با چشم‌های گشادش نگاهمان می‌کرد، **عقب‌عقب** رفت تا رسید به تخته. **گچ** را برداشت و روی تخته نوشت: «گله‌ای از بزّه‌ها در چمنزار مشغول چرا بودند. **گرگی** به آن‌ها حمله کرد و **هشت** بزّه را خورد. اگر این گله **چهارده** بزّه داشته باشد، چند بزّه باقی می‌ماند؟»

بعد **گچ** را پرت کرد طرف ملیسالوسه و گفت: «**تو بگو!**»

ملیسالوسه که از هر لوسی لوس‌تر است و قرار است توی کتاب **گینس** به عنوان لوس‌ترین لوس دنیا **ثبت**



خانم زن‌عموم‌دیر **چشم** از ملیسالوسه برداشت و لیسالیس را نگاه کرد. لیسالیس که جفت دست‌هایش توی **پاکت پفک** بود، گفت: «**غلطه دیگه!** خب اولی‌ش رو بخوره، بقیه فرار می‌کنن دیگه! سُم ندارن مگه؟!»
 نازنین ظفرصادقیان با ترس توی **چشم‌های خانم زن‌عموم‌دیر نگاه** کرد و گفت: «یعنی بره‌ها **صف** وایستادن تا **بخور تشون**?!»



خودم هم می‌دانم، اصلاً
 کار باعزهای نیست که
 با اسم آدم بازی کنند و
 سانسو ریچش را بسازند. بعد
 یک لوسه بین‌المللی پیدا
 شود و هی گازت بزندا



خانم زن‌عموم‌دیرم دست‌های چاقش را کرد توی جیبش و فکر کنم آن تو دنبال **دستکش بوکسش** می‌گشت که لیسالیس گفت: «**غلطه آی غلطه!** غلطغولوطه غلطه!»

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذ مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذ نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذ سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذ درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....

کتاب‌فروشی‌های هوپا

www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا

[hoopa_publication](https://www.instagram.com/hoopa_publication)



سایت هوپا

www.hoopa.ir



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>

